

# ماجرای تلاش ناکام برای تعرض مسلحانه به دو زن کوهنورد

6 شهریور 1402

گزارش اختصاصی روزنامه «اعتماد» از يك واقعه هولناك در كوهستان

علي ولي اللهی

روز پنجشنبه دو زن کوهنورد که برای صعود عازم قله کهار شده بودند توسط يك چوپان مسلح به سلاح گرم مورد حمله قرار گرفتند. آن مرد قصد تعرض به این دو زن کوهنورد را داشت اما در نهایت موفق نشد و آن دو زن توانستند به هر ترتیبی بود بدون اینکه مورد تعرض قرار بگیرند فرار کنند. این فرد در حال حاضر تحت تعقیب پلیس قرار دارد. یکی از این دو کوهنورد که مورد تهاجم قرار گرفتند ماجرای این اتفاق را با جزئیات کامل برای خبرنگار روزنامه اعتماد بازگو کرد.

شقایق و مریم که اولی 18 سال سابقه کوهنوردی دارد و دومی 7 سال، میخواستند آخر هفته جاری صعودی یکروزه به دماوند داشته باشند و روز پنجشنبه هفته قبل برای تمرین عازم قله‌های کهار و ناز شدند. آنها طی مسیر با چند کوهنورد برخورد داشتند که یکی از آنها بعداً با شنیدن صدای شلیک در کوهستان - از جا پرید!

## پارچه را از روی دستش زد کنار و دیدیم مسلح است!

مریم یکی از این دو کوهنورد در مورد اتفاقی که روز پنجشنبه برای آنها رخ داد، گفت: تقریباً ساعت 11 رسیدیم قله کهار. سه تا کوهنورد آقا آنجا بودند که ما هم در مسیر دیده بودیمشان. شقایق گفت ما قرار است خط الراس کهار به ناز را برویم و از قله ناز برویم بالا و از یال ناز برگردیم به روستا. گفت برویم پایین بنشینیم چیزی بخوریم و استارت بزنیم. حتی به آن آقایان گفتیم شما قله ناز نمی‌آیید؟ که آنها گفتند ما آب کافی نداریم. بعد از ما يك آقایی انفرادی صعود کرد که شاهد ماجراست. او وقتی که داشته دور می‌شده صدای تیراندازی شنیده و فکر کرده در روستا کپسول گازی، چیزی ترکیده.

مریم ادامه داد: ما غذا که خوردیم به سمت یال خط‌الرأس ناز حرکت کردیم. سمت راست يك گله بود. شقایق به آن منطقه خیلی اشراف دارد. شماره چوپان‌های منطقه را هم دارد. به او گفتم از چوپان بپرسم ببینم آب دارد یا نه؟ گفت نه! این اصلاً کی هست و چرا گله‌اش را آورده این بالا چون اینجا اصلاً آب ندارد؟ گفتم چه سوالاتی می‌پرسی! رفتم از چوپان پرسیدم آب داری؟ گفت بله و آب داد به من. لکنت زبان شدید داشت. يك چشمش هم می‌پرید و يك پایش هم شل بود. خیلی آفتاب سوخته بود ولی به نظر نمی‌رسید بیشتر از 30 سال داشته باشد. وقتی آب داد، گفت چای بگذارم؟ شقایق گفت نه ممنون و به من گفت مریم بدو! حس کردم شقایق احساس خطر کرده است. آن مرد دوباره صدایم کرد و گفت خانم شارژر دارید؟ گفتم نه. در همین حین او رسیده بود پشت سر ما. دیدم يك پارچه در دستش است.

زد کنار و يك اسلحه گرفت رو به من. من هنگ کردم. دستش را انداخت روی دستم و مچ دست چپ من را محکم گرفت. ما شروع کردیم جیغ زدن. اصلاً هم نمی‌دانستیم آن اسلحه پر است یا خالی.

### **آن مرد به سمت دوستم شلیک کرد، مرا انداخت روی زمین و چاقو را گذاشت کنار پهلو!**

شقایق با باتوم و کوله به او حمله کرد. چون آن آقایان روی قله کهار بودند و معلوم بود شروع کردم داد زدن که ول کن شوهرم و برادرم دارند می‌آیند. شر درست نکن! او يك لحظه ترسید. تا دست من را ول کرد شقایق دست مرا کشید و گفت بدو. ما تا دشت زیر قله ناز را بدون آب دودیم. خوشحال بودیم که از دست این آدم نامرد در رفتیم و داشتیم در موردش حرف می‌زدیم. يك ساعتی گذشت. من دیگر خالی کرده بودم. رسیدیم به دشت فراخ که آنتن نداشت و قله ناز بالای سرمان بود. شقایق گفت يك سیب بخوریم و قله را بکشیم بالا.

این کوهنورد در مورد ادامه داستان گفت: من هنوز کوله را زمین نگذاشته بودم که شقایق گفت مریم بلند شو و و چاقویت را در بیاور و بدو. من عقبم را نگاه کردم، دیدم آن مرد روی الاغش نشسته و دارد می‌آید. گله را ول کرده بود و افتاده بود دنبال ما. خیلی به تاخت رسید. اول هم نیامد پایین و بعد از چند دقیقه پیاده شد. اسلحه هم همراهش بود. قبل از اینکه پیاده شود اسلحه را باز کرد. يك لوله آلومینیومی داشت با دسته سفید مایل به کرم. او به زور می‌خواست اسلحه را ببندد و به خاطر همین من گفتم شقایق این اسلحه اش الكي است و زنگ زده! شقایق گفت پس چاقویت را به من بده و باتوم را بگیر. می‌خواستیم به او حمله کنیم. شروع کرد به شقایق فحش دادن. بیشتر هم به من گیر داده بود چون ترس را بیشتر در چشمان من می‌دید. به شقایق گفتم من تو را می‌کشم اینجا و يك بلایی سر این می‌آورم. شقایق به او گفت پول می‌خواهی؟ چه می‌خواهی؟ چقدر می‌خواهی؟ گفتم من پول نمی‌خواهم. يك نفر از شما باید برهنه شوید. شقایق گفت برادر و پدرم آن بالا هستند و دارند می‌آیند. جواب داد خفه شو! هیچ‌کس آن بالا نیست.

در حین درگیری گله گوسفندش آمد در دشت. شقایق گفت چوپان روستای کلوان دارد می‌آید که جواب داد نه! او دوست من است! اگر هم الان با من راه نیابید او می‌آید سراغ‌تان. شقایق می‌خواست با چاقو و چند تا سنگ به او حمله کند. او به شقایق چند بار گفت فلان فلان شده نیا جلو نیا جلو تا اینکه تیر هوایی به سمت شقایق شلیک کرد که پوک‌اش از کنار سر او رد شد. وقتی شلیک کرد و صدای انفجار پیچید من روی دو تا زانویم افتادم زمین. قالب تهی کردم. اینکه دیدم من افتادم آمد مرا از یقه گرفت و روی شکم خواباند که الان روی پاهای من رد خار و خاشاک هست. زانویش را گذاشت روی کمرم و اسلحه را گرفت سمت شقایق. شقایق داد می‌زد او را ول کن، او شوهر دارد من برهنه می‌شوم که طرف جواب داد من تو را می‌کشم و این را فلان می‌کنم. بعد لباس بالاتنه مرا پاره کرد. يك چاقوی تیز هم گذاشته بود روی پهلو چپم. هرچند اگر چاقو هم نبود من صادقانه نمی‌توانستم تکان بخورم و کاری کنم. شقایق چند تا سنگ پرت کرد و مرد به سمت او حمله کرد و روی سر و صورت و گردنش جراحی ایجاد کرد. ما به پزشکی قانونی هم رفتیم و اینها ثبت شده است. من تا آمدم بلند شوم بروم کمک شقایق با يك سنگ برگشت طرف من و زد توی گردنم. جوری که من افتادم. این مدام به عقب سرش نگاه می‌کرد و يك ترسی داشت. ما فکر کردیم ممکن است به خاطر حرف‌های ما ترس برش داشته. جنون گرفته بود او را. در همین اثنا صدایی شنید. باتوم‌ها را از ما گرفت و کرد در خورجینش. چاقو را

از شقایق گرفت و حتی بادی اسپلش که می‌گفتیم این اسپری فلفل است را گرفت از ما. گفت می‌آیم سر وقتان. ما با همان وضع شروع کردیم روی یال ناز دویدن. از داخل کوله لباس اضافه‌ای که همراه داشتیم پوشیدیم چون بالاتنه ما را پاره کرده بود.

## شقایق گفت این بار دیگر ما را می‌کشد

تا اینکه گوشه‌ام زنگ خورد...

مریم در ادامه به ماجرای تماسش برای گرفتن کمک اشاره کرد و گفت: به محض اینکه آنتن ما آمد به استاد نصیری زنگ زدیم. شرح ماوقع را گفتم و خواهش کردم کمک‌مان کند. 112 اصلاً نمی‌گرفت. منتها چون استاد نصیری برنامه من را می‌دانست و در جریان همه‌چیز بود تا قطع کردم پیگیری کرد و امداد کوهستان را خبر کرد و به آقای سهیل فرید زنگ زد. وجود دوست من باعث شد من زنده از دست آن فرد و بدون اینکه بتواند کارش را بکند رها شوم. منتها وسط راه شقایق صدایم کرد و گفت مریم! دوباره آمد! این دفعه دیگر ما را می‌کشد!

مریم صحنه را به این شکل توصیف کرد: روی قاطر مثل این فیلم‌های گنگستری نشسته بود و به ما نزدیک می‌شد. ضمناً این را هم بگویم که در بار دوم به او گفته بودم من از او فیلم و عکس گرفتم و فرستادم و بیچاره‌ات می‌کنم. مثل اینکه این باعث شده بود با خودش فکر کند باید برگردد. آمد و رفت سراغ شقایق و گفت گوشه‌ات را بده و عکس‌ها را پاک کن. شقایق هی می‌گفت دروغ گفتیم عکس و فیلمی در کار نیست. در همین حین امداد کوهستان که استاد نصیری به آنها خبر داده بود تماس گرفتند. من جواب دادم و گفتم کجا هستید آقا! صدا هم روی اسپیکر بود. آنها هم خیلی هماهنگ شده گفتند ما روی قله‌ایم! و ما هم گفتیم بله شما را می‌بینیم. شقایق شروع کرد با باتوم دست تکان دادن. این با الاغش یواش یواش رفت. فهمید واقعا ما با کسی ارتباط گرفتیم. من فقط خواهش می‌کردم تلفن را قطع نکنند چون طرف با اسلحه هنوز مقابل ما بود. ما 20 دقیقه‌ای تا قله ناز را دویسیم و او دیگر پشت ما نیامد. استاد نصیری مدام پیگیری می‌کرد و یک آقای به نام رضایی از روستای کلوان با اسبش آمد بالا. ما سه ساعت در سرآشویی آمدم پایین. آب هم نداشتیم که من زنگ زدم به استاد نصیری و گفتم من فکر می‌کنم که دارم تمام می‌کنم و نفسم بالا نمی‌آید و فقط بگوئید یک نفر بیاید شقایق را ببرد. که آقای رضایی آمد و شقایق را سوار اسب کرد و ما را آوردند پایین. شربت به ما دادند و اینها.



### او شناسایی شده و پلیس به دنبالش است

کوهنورد نجات‌یافته در مورد ادامه ماجرا اظهار داشت: اهالی روستا به ما کمک کردند و گفتند اگر زودتر به ما می‌گفتید خودمان دو ساعته پیدایش می‌کردیم. ما الان دو روز است که می‌رویم و می‌آییم. کلانتری نسا رفتیم. الان هم که دارم با شما صحبت می‌کنم جلوی شورای ده کلوان هستیم.

او افزود: نهایتاً متوجه شدند یک چوپانی به اسم کاظم گله یک آدمی را از طالقان گردن گرفته و به خاطر اینکه بتواند بیاید از مراتع و آب اینجا استفاده کند برداشته یک چوپان را گذاشته بالای سر گله و همه هم می‌شناختندش. چون وقتی تعریف کردم همه گفتند آن «پسر شله که می‌آمد در روستا». و چون برای امنیت خودشان و زن و بچه‌خودشان احساس خطر کردند شروع کردند به پیگیری.

مریم در پاسخ به این سوال که آیا فرد بازداشت شده، گفت: خیر. این رفته بالا. شناسایی شده. گویا چند نفر هم که دنبال او بودند او را دیدند با همان مشخصات. از کلانتری رفتند دنبالش. امروز (یکشنبه) با ما تماس گرفتند که سریع خودتان را برسانید چون این شناسایی شده ولی گردن نگرفته. بیایید برای شناسایی. ما با تمام لوازم کوهنوردی برگشتیم و گفتیم حتی حاضریم برای شناسایی تا نوك قله برویم. وقتی رسیدیم گفتند این گله و همه چیز را رها کرده و به سمت طالقان فرار کرده! گفتیم یعنی چهار تا مرد نتوانستند او را بگیرند؟ مریم در مورد آن نفرات توضیح داد: دو نفر محیطبان و دو، سه نفر از کلانتری بودند که با قاطر رفتند بالا. قبل از اینکه مامور پلیس برسد محیطبان‌ها او را می‌بینند اما مسلح نبودند و او فرار کرد. الان روستایی‌ها می‌گویند اگر دیشب به ما گفته بودید ما شبانه او را می‌آوردیم چون اشراف داریم به منطقه.

### به ما گفت شما بی‌صاحب هستید و اگر بی‌صاحب نبودید به کوه نمی‌آمدید!

مریم در پایان گفت: دو تا جمله این آدم اصلاً از ذهن من بیرون نمی‌رود. او وقتی ازش پرسیدیم چرا این کار را می‌کنی؟ گفت شما زن بی‌صاحب هستید که آمدید کوه! کوه برای من است! حالا که آمدید من باید این کار را با شما کنم.

### آن مرد مدعی شد قبلاً به چهار زن دیگر تجاوز کرده است!

مریم ادامه داد: نکته دوم اینکه اینجا دو قلعه چهار هزار متری است و همیشه جای امنی بوده برای کوهنوردی. اما او به من گفت من قبل از شما چهار نفر را اینجا فلان کردم (کلمه بسیار زشتی به کار برد و نه حتی کلمه عادی) هیچکس هم نفهمیده! با شما هم همین کار را می‌کنم و می‌اندازم ته دره. اینجا گرگ دارد و گوشتان نمی‌ماند! با وقاحت تمام این حرف‌ها را زد. سه بار تاکید کرد. آنقدر خنگ نبود که در دفعات بعدی عدش را عوض کند. سه بار دقیق گفت چهار نفر. می‌گفتم مرگ مادرش بیخیال شو. به مادر خودش هم فحش می‌داد. دیوانه بود. ما پزشک قانونی رفتیم و جوابش هفته بعد می‌آید و شکایت ما در کلانتری نسا ثبت شده است.